



فارسی ساختگی

بقلم آقای عباس امین

کسانی که خداوند خمیره وجود ایشان را با لطف ذوق و صفای قریحه سرشته و با اعطای این لطیفه عیبی به تمام جلال پرستندگی مظاهر جمال و کمال ارتقاء داده و از سایر اجناس مردم ممیزشان کرده است هر گاه که نمونه ای از کلام فصیح و بلیغ فارسی از جنس کلام امثال فردوسی و سعدی و قائم مقام و نظایر ایشان بر میخورند آنرا که نهاده خرد روشن بین این اساتید ورشته زبان شیوای ایشان و بافته دست هنرمندشانست در حکم حله ای می یابند زیبا و منقش که در مقابل جمال هیئت آن مجذوب و فریفته میمانند و تمامی وزیباتی آن مثل هر شاهکار بدیعی خاطر ایشان را در دریای نشاط و انبساط فرو می برد و بر اثر اهترار و وجدوحالتی که از این نوع مطالعه ایشان را فراهم می آید در هر دیدار لذتی نو در خود احساس میکنند و هیچگاه از تکرار این عمل مایل نمیشوند و این نیست جز از زیبایی و لطافت و سلامت اجزاء ترکیب کننده آن حله در مرحله اول، و رعایت موزونی و صحت تناسب و مهارت در ترکیب آن اجزاء بایکدیگر در مقام ثانی، بشکلی که اگر نقادی استادچنین حله ای را مورد دقت قرار دهد اولاً هر تار آن را از جنس لطیف ترین بافته های ذوق انسانی می یابد که هم ماده طبیعی آن از بهترین اجناس اختیار شده و هم ساخت و پرداخت آن بخوشترین صورتی از زیر دست استاد بیرون آمده است، ثانیاً هیئت مؤلفه آن با اندازه ای متناسب و با آهنگ صورت انجام پذیرفته است که دیدار آن مثل بهترین پرده های نقاشی باهل نظر بقیر از لطف و جمال چیزی دیگر نمی نماید. و هیئت و مجموع آن باینکه از اجزاء و مواد تألیف یافته ایشان را مجال توجه، بغناصری که این مجموعه از آنها ترکیب شده نمی دهد.

یک قطعه از کلام فصیح و بلیغ که اهل ذوق آنرا آبتی از آیات جمال و کمال میدانند و بدیباتی منقش و زیبا مانند میکنند زیباست از آن جهت که مانند هر پارچه دلفریبی سازنده آن هم هر یک از تار و بود های آنرا پس از حسن اختیار در محل و جای مناسب قرار داده و از آنها نسجی ساخته است که در صفا از سطح آینه زدوده و دل های بی کینه حکایت میکند و هم با آمیختن رنگهای یک نواخت چنان آرایش و جلالتی بساخته خود داده است که بر اینده اختیار و روشنی بخش دیده هر صاحب نظری شده است. ادبیات فارسی از اینگونه حله های دلاویز زرتار بسیار دارد که هر یک از آنها با آنکه نکبت ادوار و بیخ ذوقی مشتبی خود خواه گرد بی اعتنائی بر چهره آنها

افشانده است هم امروز اگر دست قابلی رخسارهٔ آنها را از یس نقاب فراموشی بیرون آورد در دسترس ارباب ذوق گذارد همان طراوت و دل انگیزی قدیم را که معرف شاهکار های جاوید است همچنان مضمّن است و با وجود شکستگی که از این طریق در حال آن راه یافته باز بازار هزار کلامی را که بخود عنوان درستی بسته اند میسکند.

معاصرین ناخلف ما تنها باین اکتفا نکرده اند که این جنس منسوجات و متوشات زیبا را که گرانها ترین یادگارهای اجداد هنرمند ما و مابه الامتیاز شخصیت و قومیت ملت ایرانیست در بوتهٔ فراموشکاری و بی اعتنائی بیندازند بلکه از ایشان جماعتی که بشخصی شخصی سبک نگارش ساختگی خود را میزان صحیح فصاحت فارسی میدانند و یا مدعی آموختن اشاء نوبنی از فارسی بجوانان نورسند با دستهای خشن ارزان بنام اصلاح فارسی چهرهٔ نازک ساخته های مرغوب قدما را میخراشند، جمعی با متراض بی رحمی تار و پود های ظریف آنرا کیف ما اتفق بیرون میکشند و با جوالدوز بیذوقی ریسمان سیاه و سفید در آن میدوانند و برای بیگانهانی که میخواهند زبان مادری خود را با اقل مقدار زحمت بیاموزند و بآن وسیله غرض اصلی از وضع زبان را که سهولت در تفهیم و تقاضاست افعال کند بخیال خود فارسی قرون چهارم و پنجم هجری را احیا میکنند و یک مرتبه هشت نه قرن سیر زمان را که زبان از هر چیز بیشتر محکوم حکم آنست زیر پای کوتاه نظری و استبداد رأی خود میگذارند، گروهی دیگر با قلم تراش بی انصافی نقوش و الوان روحبخش قدما را می سترند و بنام «پارسی سره» با قلم رنگ رنگ کاران دودهٔ رسوائی بر جمال زبان فارسی که دست ماهر ترین مشاطگان شاهد زیبائی یعنی سعدی آنرا لایق عروج بر عالی ترین مدارج جاوه و جلال کرده می کشند. یکی میخواهد معشوقهٔ دلنبد شعرا و نویسندگان زبان فارسی را تازه در این قرن در کهنه پاره های مطرود هر عصر و زمان و منقور هر مرد صاحب سلیقهٔ با ذوق جل پیچ کند و بزور ادعای استادی آنرا بقید صیغهٔ نود و نه ساله در آغوش جوانان متقن قرن حاضر که هنوز چندان دلبستگی با آثار اجدادی پیدا نکرده اند بیندازد، دیگری باوسمهٔ ساخت مؤلفین «دساتیر» و «روز نگارش پارسی» عروس بدیع الجمال فارسی را نابینا کرده قصد آن دارد که او را بچنین هیئتی عصا کش مریدان کوردل خود قرار دهد.

این دوطبقه از مردم با اینکه هر کدام عقیدهٔ خود راهی میروند که درست نقطهٔ مقابل راه گروه دیگر است در کجروی همقدم یکدیگرند و از جهت عدم توجه بساده ترین اصول مسلمة تکلم و انشاء هر دو فرسنگها از شاهراه اصلی دور افتاده اند. زبان یکی از وسائلیست که افراد بشر آنرا برای منتقل ساختن مقاصد و خواطر خود بیکدیگر ایجاد کرده اند و رساترین زبانها آنست که بهتر بانجام این مقصود کمک کند.

لازمهٔ این تعریف آنست که دو نفر که خیال انتقال مقاصد و خواطر خود را شفاهاً یا کتباً بیکدیگر دارند قبلاً هر دو بعلامت و اوضاتی که برای رفع حاجت فوق استعمال میکنند علم و اطلاع داشته باشند و بدانند که رموزی که در این راه بکار برده

میشود هر کدام معرف چه معنی و منظوری است .

در زبانهای قراردادی یعنی زبانهایی که مخصوص يك طبقهٔ محدود محدود یا چند شخص یا رمز بین دونفر است قبلاً متکلمین آنها جمیع علائم و رموز قراردادی را بوسیلهٔ آشنایان یا فرهنگهای مخصوص و یا جلب توافق قبلی یکدیگر مشخص میکنند و ما به‌ازاء هر کدام از آنها را بشکلی که متفق علیهای جمیع ایشان باشد معین مینمایند تا در موقع تکلم در فهم مقاصد همدیگر بزحمت نیفتند .

در زبانهای ملی و قومی نیز همین اصل ثابت است یعنی متکلم یا نویسنده باید در عصر و زمان بزبانی سخن بگوید یا انشاء مطلب کند که هم‌زبانان او قبلاً باجزء آن کلام آشنائی داشته باشند و اگر هم پرمتمن و سخن‌ساز است و میخواهد کلام خود را باصطلاح ادبی‌تر ادا کند باید بشکلی سخن پردازد که لا اقل اهل ادب همان زبان بتوانند سخن او را دریابند .

کسانی که امروز بیکی از اقسام فارسی ساختگی، که هیچ جانوری نه در این دوره بآن سخن میگوید و نه در هیچیک از قرون ماضیه بآن تکلم میکرده یا مطلب مینوشته‌اند، انشا میکنند درست نمی‌فهمم که رسیدن بچه غرضی را مطلوب خود قرار داده‌اند . هیچکدام از این جماعت را که دیده‌ایم با مردم باین زبان صحبت نمیکنند و یقین دارم که خود نیز بی‌سزگی این آش‌شله قلمکار را در یافته‌اند و جرأت آنکه قاشقی از آنرا تعارف دیگران نکنند ندارند، حتی در نوشتن مراسلات بدوستان و اقربائی خویش و مکاتبه با ادارات و با کسانی که از ایشان حاجتی میخواهند نیز از استعمال آن خودداری مینمایند و این یا ارزیر کی و زرنگیست تا در جواب ناسزا نشنوند و اصل مقصودشان از میان نرود و یا از عزتی است که برای اینگونه کلام قائلند و استعمال آنرا جز در کتب ادبی و مقالات درجائی دیگر تحقیر شأن انشاء خود می‌شمارند . شاید قصهٔ آن طلبه را شنیده باشند که بهیضم فروشی گفت: « این وقر حطب را که بر ظهر این حمار اسود حمل نموده‌ای بچند درهم شرعی میتوان ابتیاع نمود»، هیضم فروش گفت: « آخوند اگر هیضم میخواهی پول بده و مثل آدم حرف بزنی و اگر میخواهی فضل بفروشی برو مدرسه! ...»

صاحب‌بن عباد که تنفر از ایرانیان هموطن خود را شعار خویش قرار داده و بقول خود دشمن مجوس بوده و چندین سال در آینه نگاه نکرده بوده است تا صورت مجوسی نبیند روزی با فیروزان زردشتی روبرو شد، فیروزان در باب موضوعی با او صحبت کرد، صاحب در جواب گفت: « انما انت محش مجش لانهش ولا تیش ولا تمتش ». فیروزان گفت من که از این عبارت چیزی نمی‌فهمم، اگر مقصود ناسزا - گفتن بمن است هر چه میخواهی ببارتی بگو که معنی آن مفهوم باشد . چون بربر و زنگی نیستی بر عادت جاری تکلم کن، این‌نه زبان اجداد ایرانی تست و نه زبان مردم عراق که همکیشان تو اند . ما که تا کنون چنین زبانی نشنیده‌ایم .

رحمت خدا بر آن طلاء شرح لیمه خوان و صاحب عباد متظاهر بعزیت که باز مطالب ایشان را با مراجعه بکتب لغت یا بوسیلهٔ پرسش از یک نفر از اهل فضل می

توان دریافت و پس از مختصر مجاهده ای بختگی و رکاکت آن بی برد اما اگر امروز کسی بنام فارسی قرن چهارم و پنجم مطلبی بنویسد و لغاتی از عربی در آن بکار ببرد که قدهما هم آنها را باین معانی استعمال نکرده باشند و در قاموس و اوقیانوس و تاج العروس حتی در ذیل قوامیس عرب تألیف دزی هم نتوان بر مفاهیم آنها دست یافت و آخر الامر فهمید که از مصطلحات عصری و مخترعات عربی زبانان امروزی مصر و شام است چه باید گفت و یامنی این قبیل جمل را که در یکی از جراید هفتگی پای تخت هر هفته نمونه هائی از آن داریم از که باید پرسید و در کجا باید یافت :

« از این پس باشندگان این کشور جز ناوراست گرد زبان بیگانه نگشته و زبان پاک خویش را آویخته بدانها ننمایند ، این وایه را با آنکه بگونه رسا همی دانند که در آغاز کار کشایش و پیدایش نوادستان و انجمن دانشی یا فرهنگستان برای توده مردم با یا و کرواراست پروژه این کار فرکارا با دیده ساده و اندیشه بوج می نگریم نینی راه کج و لغزشی را پیموده سرانجام پشیمان خواهیم شد . امروز که فرازستان و پیشرفتهای شایان استرسا است سیاس بی - اندازه مریزدان بهدان را سزاست ... الخ ،

بیچاره نویسنده این مقاله که لابد چند روز وقت خود را بهمرزه در تلفیق این نوشته ساختگی صرف کرده و بقول خود « پارسی سره » نوشته است چون یقین داشته است که کسی نوشته او را نمی فهمد در آخر آن فرهنگی از لغات جعلی بدست داده و از آن معلوم میشود که مقصود از « پارسی سره » فقط نی آوردن لغات عربی است و الا استعمال « شمن » هندی و « کمک » ترکی و « بانک » فرانسوی و « طوفان » یونانی ، آن هم بهیئت « توفان » بخیال مشتق بودن آن از توفنده !! فارسی را ناسره نمیکند . بیمزه ای که در این عصر و زمان بجای مسافرت « جر مزه » و بجای دربار « تنگبار » و بجای یارسنگ ترازو « جوسنگ » بنویسد حقیقه عقلش یارسنگ میبرد .

صرف نظر از گروهی که فقط از راه کج سایمگی یا استبداد رأی دست بکار ساختن لغات و تلفیق جمل غریب میزنند عده ای نیز از فضلا بوده و هستند که برای سهولت کار ارتباطات فکری بین المللی و یا بقصد شایع کردن زبانی که میرا از عیوب و اشکالات زبان های امروزی باشد بوضع انشاء یا زبانی مخصوص پرداخته و خواسته اند که با سیر طبیعت و مقتضیات زندگانی و تأثیرات محیط جغرافیائی و تاریخی اقوام و تمدن و ذوقیات و حوائج مادی و نفسانی بشر که از ابتدای تاریخ تا کنون دست بیکدیگر داده و زبانی را ساخته و بخته اند بتهائی لغتی یا زبانی وضع نمایند و مردم را بقبول آن وادارند .

این گونه لغات و السنه ساختگی بهیچوجه قابل دوام و انتشار نیست مگر آنکه بصورت زبانی خاص بین افرادی محدود برای انجام مقاصدی معین بکار برده شود و یا در بین ایشان حکم رمز را داشته باشد .

همینکه یکی از این قبیل زبانها بین مردم شیوع یافت و خواست که در میدان زندگانی وسیله رفع حاجت قرار گیرد محکوم حکم همان قوانینی میشود که بر جمیع لغات دنیا حاکم بوده و خواهی نخواهی از صورت اختراعی اول دور می افتد و کلمات

وترکیبات آن بر اثر تغییر حالت احتیاجات متکلمین و طرز تلفظ‌ها و فکرها و اختلاف سلیقه‌ها دیگرگون میگردد.

یکی از بزرگان علمای لغت عمل کسانی را که در ساختن زبانها و طرز نگارش‌های جعلی به‌رزه عمر بسر می‌برند بکار باغبانی تشبیه می‌کند که بخواید باغچه‌ای منظم از روی نقشه‌ای خیالی ترتیب دهد و در پی این مقصود عده‌ای دانه که از هر جهت عین یکدیگر باشند در سرزمینی بکارند و همه را یک درجه مواظبت کنند و منتظر آن باشد که جمیع درختان باغچه او بیک قد برویند و نسبت وضعی تمام آن‌ها بیکدیگر نیز ثابت باشد و همه آنها در عدد گل و میوه برابری بیابند. در صورتیکه رسیدن باین منظور خیالی هیچوقت امکان پذیر نیست و عوامل نهانی بیشماری که هنوز فکر انسانی بگشودن راز آنها دست نیافته بیش از دقت عمل چنین باغچه‌های ساده لوح در این کار دخالت می‌کند.

گذشته از زبانهای طبقاتی و لغات ریزی و اصطلاحی که در میان جمیع اقوام انواع عدیده از آنها معمولست در میان هر قوم دو نوع لغت موجود است: یکی زبان متعارفی که حد وسط زبانهای است که طبقات آن قوم بان تکلم میکنند، دیگری زبان ادبی که زبان یک طبقه خاص از مردم یعنی زبان اهل سواد و شعرا و نویسندگان است و آموختن آن مستلزم تعلم و فرا گرفتن یک سلسله اصطلاحات و فنونی است که مجموعه آنها را علوم ادبیه میگویند.

در بعضی از ملل مابین زبان متعارفی و زبان ادبی تفاوت بسیار وجود دارد چنانکه اگر بیانات یکی از ایشان را عیناً بروی کاغذ بیاورند با نوشته یک نفر ادیب در همان زبان فرق فوق‌العاده دارد، عربی‌حالیه که در مصر و شام و عراق و افریقا متکلمین باین زبان بان تکلم می‌کنند در همین حالست در صورتیکه در بعضی ملل دیگر این تفاوت چندان فاحش نیست.

فارسی‌کنونی که مردم طهران بان تکلم می‌کنند صرف نظر از بعضی مصطلحات اداری و روزنامه‌ای و لغات و تعبیرات ناشی از ترجمه‌های فرنگی اگر در حین تکلم از استعمال کلمات رکیک و مبتذل خود داری شود فارسی صحیح و سالمی است که منشیان عهد قاجاریه آن را در این شهر معمول کرده و زبان قدیم مردم طهران را که همان لهجه اهالی دولا ب و کن و سولقان و شمیرانست از میان برده اند و این زبان صورت ساده کلام سعدی است که گلستان او نمونه‌ای از انشاء مزین آن است.

کسانیکه فارسی ساختمگی مینویسند نه زبان متعارفی ما را بروی کاغذ می‌آورند نه زبان ادبی فارسی را و اگر هم نویسنده‌ای در عهد و زمانی بچنین زبانی نگارش کرده باشد گردش زمان سبک او را امروز بکلی مه‌سجور نموده و بر چهره هیئت آن داغ باطله زده است یعنی در عین آن که هنوز میتوان بشرط بکار بردن ذوق سلیم و توجه بفرض اصلی زبان و اعتنائی تمام بمقتضیات عصر حاضر از اجزاء آن استفاده کرد و از آن، تألیفات و ترکیباتی را که روزگار تا عهد ما بآنها اجازه حییات و بقا داده برداشت استعمال عین آن مصلحت نیست و جز جلب سخریه عوام و خواص و نقض

غرض از انشاء وتکلم اثری دیگر ندارد .

مثلا استاد ابوالفضل بیهقی بلاشبهه یکی از مورخین بسیار بزرگ زبان فارسی است وشاید او را در میان این ساسله از نگارندگان زبان ما دوسه نفر بیشتر نظیر نباشد وسبک انشاء او نیز در عصر غزنوی لااقل در قسمت شرقی ایران از نمونه‌های پسندیده بوده واهل فضل وادب آنرا بخوبی می فهمیده وبخوشی می پذیرفته اند .

امروز از لحاظ احترام بآثار قدما وتجلیل مقام ایشان هرچه از بیهقی بدست آید ولو لنگه کفش یاقبا پاره‌ای از او باشد اهل ذوق و علاقه مندان بآثار گذشته آنرا بجزت تمام ضبط می کنند و در خانه خود یا موزه‌ای بیادگار نگاه می دارند اما خیال نمی کنم در میان این طبقه علاقه‌مند کسی پیدا شود که حاضر باشد در صورت دسترسی يك دست از فاخر ترین البسه مسام بیهقی را بیوشد و با آن باین عنوان که بزرگان قدیم ما این گونه لباس در برمی کرده وسبک لباس امروزی مازشت و مخالف شوئن ملی ومقتبس از خارجیان است عصرها در خیابان لاله‌زار تفرج کند مگر این که خیال نمایش در «بال‌ماسکه ادبی» داشته باشد و بخواهد بحصول جایزه غرابت نایل آید .

سبک انشاء امثال بیهقی نیز با آن که در عصر ایشان زیبا ودلپسند بوده امروزه همان حکم لباس او را پیدا کرده است فقط برای تعلیم انواع سبک‌های نگارش و مطالعه آثار جمیله قدیم باید آنها را بجان خرید و حفظ نمود وبارعایت شرایط فوق از آنها مایه گرفت ودرس آموخت .

بیمزه تر از تمام انواع فارسیهای ساختگی قسمی است که آنرا «پارسی سره» نامیده اند . لابد غرض ایشان از پارسی سره فارسی کامل نیست بلکه آن فارسی است که از عناصر خارجی منزه وفارغ باشد و در نوشتن آن از استعمال لغات بیگانه احتراز شود وبهمین قصد است که منشیان ساده لوح آن ابتدا بزبان معمولی متعارفی ما در ذهن خود تالیق جمله می کنند بعد مثل مصححین مطابح یکی یکی لغاتی را که بخیال خود اجنبی تشخیص می دهند از آن جمل بیرون می کشند و بجای آنها لغات ساختگی من درآوردی میگذارند .

اساساً باید پرسید غرض از «پارسی سره» نویسی چیست ؟

آیا معنی آن زودتر از فارسی متعارفی که زبان مردم است مفهوم میشود؟ لابد نه ، زیرا که این زبان برای عامه فارسی زبان بلکه برای خواص ادبا نیز حکم زبانی تازه دارد واگر بسهولت مفهوم میشد نگارندگان آنها مجبور بنوشتن معانی لغاتی که بکار میبرند در ذیل مقالات خود نمیشدند .

اگر بگویند این زبان ساختگی زیباتر وبگوش خوشایندتر از زبان فارسی متعارفی است آن نیز صحیح نیست زیرا که یقین دارم هرگوش سالمی از شنیدن لغاتی امثال « یونیگری » بجای خیانت و « فرسنداج » بجای ملت و « استرسا » بجای محسوس و « پلمسراتی » بجای غیبت و « سفته گوشی » بجای اطاعت فریاد انضبار وتفر بر می دارد . انصافاً طلعت نامبارک این جمله ناموزون را بدقت بنگرید :

« آوخ دانید تاشما اندك كام بجلو نهید شت بزگوار برهوی ووهنوری واهنوخوشی کشاورزی ترده ویشش نامه را بنام نامی شما انجام و بشما پیشکینی خواهند داشت » .

من که نهمعنی این عبارت را می فهمم و نه در فرهنگهای معمولی زبان فارسی از قبیل اسدی و جهانگیری و رشیدی و برهان قاطع و غیره يك عده از لغات آن را می یابم حتی در فرهنگهای پهلوی نیز که مستشرقین ترتیب داده اند این کلمات که قسمت عمده آنها جعل مؤلفین کتاب ساختگی دساتیر است و بهیچ سندی متکی نیست نیز بلست نمی آید بعلاوه گوش ایرانی که سالهاست با هنگ دلکش بیانات فردوسی و سعدی و خیام و حافظ عادت کرده نمی تواند طاقت شنیدن این نغمه های ناساز رایا و زود و بیجانش موی هر دجالی برقص در آید .

گویا غرض آقایی که زحمت « پارسی سره » نوشتن را تحمیل خود می کنند آنست که بزبانی انشاء مطلب کنند که از عناصر بیگانه خالی و مبرا باشد و در این خط غلط بیش از همه بتقلید بعضی پارسیان کج فهم که با عرب کینه دیرینه دارند با آفات عربی دشمنی می ورزند و بخیال خود میخوانند با این حرکت ناممکن انتقام شکستهای قادسیه و جلولا و نهاوند را از تازیان بکشند . اگر ممکن است که این شکستها را امروز فتح مبدل ساخت و گفت دولت ساسانی هنوز منقرض نشده احیای فارسی قدیم که البته چیزی غیر از پارسی سره آقاییان بوده است نیز امکان دارد . قبل از همه چیز باید گویم که نویسنده این مقاله هیچگونه نارادتی بهر بنام ندارد و هر وقت که در تاریخ بفجایع ایشان بر میخورد بهمان نسبت که از حرکات یونانیان لشکر اسکندر و ترکان غز و مغولان چنگیزی و ترکمانان و اوزبکان و سالدانهای تزاری منتظر میشود از مجاهدین محکوم حکم ابو عبید جراح و قتیبه بن مسلم باهلی و حجاج بن یوسف ثقفی انضاج حاصل میکند . اما امروز صحبت از خطر مهاجمین عرب نیست و برگرداندن صورت وقایع تاریخی و پرده پوشی بر چهره حقایق گذشته نیز مورد ندارد و در خور شان مردم با انصاف نیست . بلکه گفتگو از اینست که زبانی که امروز ما بآن تکلم می کنیم و مقاصد خود را بان می نویسیم و قرنهاست که بر اثر مقتضیات زمانی و مکانی و مساعی ذوقی و فکری گویندگان و نویسندگان ایرانی نژاد بصورت حالیه در آمده زبانی اجنبی است یا ایرانی و محتاج تصفیه و دست کاری است یا نه و اگر محتاجت هر چه مکتبی و ابجد خوانی باین کار مجاز است یا استاد نقاد زمان و قریحه متفقد و ذوق مؤثر گویندگان قادر باید با کمال حکمت و تدبیر باین عمل اقدام کند؟ زبان امروزی ما یعنی فارسی فردوسی و سعدی و قائم مقام با آنکه بادعای مخالفین در ده کلمه هشت کلمه عربی دارد زبانی است ایرانی بدلیل آنکه غیر از قوم ایرانی فارسی زبان هیچ قوم دیگر آنرا تا نیاموزد نمی فهمد و اگر عربی چندین ساعت مکالمه فارسی زبانان را گوش دهد حتی معنی يك کلمه آنرا هم در نمی یابد بعلاوه طرز جمله بندی و صرف و نحو این زبان بکلی آریائی است و اندك شباهتی نیز بالسنه سامی که عربی یکی از آنهاست ندارد .

اساساً لغات در حکم ظروفي هستند که متکلمین و منشیان معانی و افکار و عواطف و ذوقیات خود را در قالب آنها میریزند و در این میان آنکه معرف حیثیت قومی و مشخص میزان ترقیات ذوقی و فکری هر ملتی است معانی و افکار و ذوقیاتست و دخالت الفاظ در این مرحله فرعی و متناسب با درجه شایستگی آنها در نمایش ذوقیات و معانی است .

لغاتی که مردم ایران بعد از اختلاط با عرب و قبول اسلام و تغییر یافتن طرز معیشت ایشان از زبان عربی گرفته اند غیر از يك عده که تفنن جماعتی از منشیان متصنع آنها را در انشاء داخل کرده و غالباً نیز از میان رفته اند همگی یا از آن جهت بوده است که زبان فارسی آنها را متضمن نبوده و مفهوم آنها نازکی داشته است (مثل غالب اصطلاحات مذهبی و اداری و علمی و ادبی و لوازم تمدن درخشان اسلامی) و یا آنکه هنوز جمیع آن لغات بعلت فراهم نداشتن فرهنگهای مدون و کتب ادبی در دسترس کسانی که میخواستند بفارسی بعد از اسلام شعر بگویند یا چیز بنویسند نبوده است . بخارائی و سمرقندی آن اندازه از لغات فارسی راشنیده بوده و میدانسته است که در ماوراء النهر و خراسان بین مردم شیوع داشته و از يك عده لغات خاصی که در طبرستان یا فارس و عراق عجم فارسی زبانان آن حدود می شناخته اند بیخبر بوده است و چون میکروب مرض «بارسی سره» نوشتن نیز هنوز در مغزها راه نیافته و کتاب دساتیر نیز بوجود نیامده بوده شاعر و نویسنده ای که برای معاصرین همشهری خود بیان مطلب می کرده است بهمان زبان ایشان که لغات عربی را نیز متضمن بوده شعر می گفته و تثرمی نوشته است. از این مطاب گذشته انسان بخصوص شاعر یا نویسنده با ذوق از تکرار بی لذت ذاتاً متنفر است و گوش و چشم او خوش ندارد که در يك سطر در موقعیکه محتاج بتکرار يك معنی می شود عین همان معنی را چند بار در قالب يك لفظ واحد بریزد بلکه سعی میکند که در بار دوم و سوم ظرف معنی را جهت احتراز از تکرار ممل عوض کند و مترادف لفظ اول را بیاورد و این احتیاج خود بر آن باعث است که شاعر یا نویسنده در دسترس خود کلمات مترادف متعدد داشته باشد تا در آراستن کلام خویش از آنها مدد جوید و چون نارسی غیر مدون قرون اولی از این مترادفات خالی بوده غالباً شعرا و نویسندگان آشنا با دیبای و لغت عرب با کلمات فارسی يك عده از الفاظ عربی را که تقریباً همان معانی را میرسانند اند در گفته و نوشته بکار برده اند و این عمل خود بر توسعه زبان فارسی و جمال کلام شعرا و نویسندگان مافزوده است.

جمعی از ادبای معاصر را دیدم که بر استعمال فعل «نمودن» بجای «کردن» که امروز وجود آن در انشاء فارسی برای احتراز از مکرر آوردن فعل «کردن» بسیار ضروریست اعتراض می کردند و می گفتند قدامآنها باین معنی استعمال نکرده اند و سعدی له می گوید :

گرم عذاب نمائی بدرد و داغ جدائی شکنجه تاب ندارم بریز خونم ورستی
برخلاف استعمال قداما رفته است و جوانان تازه کار را تشویق می کردند که از استعمال

آنچه را که قدما بکار برده اند خودداری نمایند .

مقصود از قدما چه کسانیست و استعمال صحیح و غلط در زبان ولغت چیست ؟ معانی لغات و ترکیب بندی کلام در هر زبانی موقوف بسمع است . اکثر قوانین صرف و نحوی و قیاسهای دستوری مستنبط از استعمالات بزرگان کلامست . هر وقت شاعر یا نویسنده ای بآن درجه از اقتدار و نفوذ رسید که بر ذهن هم زبانان خود بوسیله آثار ذوقی و فکری خویش استیلا پیدا کرد هر چه را او گفت و ترکیب نمود مردم پسندیدند و معمول داشتند ولو آنکه علمای صرف و نحو بر آنها ایراد بگیرند حکم قانون را پیدا میکند و خواهی نخواهی رایج و متداول میگردد .

بزرگان علمای لغت گفته اند که نویسندگان و شعرای بزرگ در متداول ساختن لغات و ترکیبات کلامی همان قدرت را دارند که سلاطین مستبد در انتشار سکه . همانطور که سلاطین با اقتدار بنام خود سکه میزنند و بهر قیمت که میخواهند آنرا رایج میکنند مردم نیز بوسیله آن معاملات خود را میگذرانند شعرا و نویسندگان مقتدر نیز با لغات و ترکیبات کلامی همین مامله را روا میدارند و کسیکه بحد قدرت ایشان نرسیده است حق آن ندارد که از قبول مسکوک امرای با احتشام کلام سر بیسپند و سرخود سری برداشته بنام خویش سکه مزور یا « شهروا » دایر و رایج نماید .

بر اثر مساعی امرای کلام فارسی از قرن سوم تا قرن پنجم هجری زبان ادبی یعنی حد وسط لهجه هائی که مردم این مملکت بآن تکلم می کرده اند ایجاد شده ولی این زبان هر قدر هم بعضی از ادبای معاصر ما تصور کنند که کامل و خالص بوده نمیتوانسته است بهمان صورت ثابت بماند زیرا که زبان نیز مثل جمیع شئون دیگر زندگانی اجتماعی يك ملت دائماً در حال تغییر است . کسانی که سعی میکنند زبانی را بیک حال نگاه دارند برخلاف جریان زمان و ناموس ارتقا میروند و اگر بین خود موفق بحفظ چنین زبانی شوند تنها نتیجه ای که از این کار میبرند حفظ لغتی مرده است در مقابل زبانی که اقتضای زمان آنرا هر روز تغییر میدهد و این دو زبان اگر چه در ابتدا با هم چندان تفاوتی ندارند پس از گذشتن مدتی زبان مرده حکم یکی از السنه ساختگی را پیدا میکند .

در مقایسه بین این دو نوع زبان یکی از علمای لغت چنین میگوید : « زبان ساختگی در حکم قشریست از یخ که بر روی نهری بسته شده باشد . اگر چه وجود این یخ از آب نهر است و ماده آن جز آب نهر چیزی دیگر نیست باز بانهر تفاوت بسیار دارد . طفل بیخبری که در بادی نظر قشر یخ را می بیند و از حقیقت وجود نهر غافلست چنین می بیند که جریانی در کار نیست و هر چه هست همین طبقه ظاهر یست . در صورتیکه نهر در زیر این پرده سست بنیان بحال جریان طبیعی باقیست و راه همیشگی خود را می پیماید . همینکه یخ شکست آب نهر زنده بودن خود و بی ثباتی طبقه یخ را بطفل غافل می فهماند و از یس حجاب اختفائی که سردی دم هوا بر روی آن کشیده بوده است وجود خویش را مینماید . زبان ساختگی در حکم طبقه یخست و آب نهر جاری در حکم زبان طبیعی و متمارفی مردم . آن سردی که یخ را

ایجاد کرده سعی علمای صرف و نحو و ملین کم ذوقه . آونابی که زبان را آزادی می بخشد و یخ علمای صرف و نحو و معامین لغت را در جامد نگاه داشتن قواعد دستوری و استعمالات قدما درهم می شکند همانا قدرت بی منتهای منتضیات زند گانیست .

بزرگترین خادمین ادبیات هر زبان کسانی هستند که در هر دوره از همین نهر جاری که زبان معمولی متعارفی مردم همعصر ایشانست زلال لطف و معنی می نوشند و پس از آنکه این زلال را در قرع و انبیق خاطر مصفای خود چندبار تصفیه کردند و با همد و کلاب لطایف ذوقی و فکری خود درهم آمیختند قطره قطره جوهر صافی معطر بر همین نهر می افزایند و این کار بجای آنکه سیر نهر را متوقف سازد یا پاگی و گوارائی آنرا مکدر یا مسموم کند روانی و خوشگوارای آنرا چندین برابر زیاده تر میکند و جهت کام تشنه لبانی که این قدرت را ندارند مشروب لایق مذاق فراهم مینماید .

کسانی که میخوانند در این عصر زبان فارسی قرون قدیمه را احیا کنند و رایج سازند بادم سرد خود سعی دند که سیلاب پرخروش زبان فارسی را بیک طبقه یخ ساکن مبدل سازند و آنها که «پارسی سره» مینویسند آب زلال این جریان را آلوده و مکدر می کنند . غافل از آنکه نه یخ گروه اول می گیرد و نه غلط کاری طبقه دوم دوام می کند .

آفتاب سوزنده ذوق امرای فصاحت و بلاغت قدیم که هنوز خوشبختانه در آسمان ادبیات فارسی بضوع و فروغ تمام می تابد آن یخ را با بانگ رسوائی از هم می شکاند و جوهر زداینده ای که از چشمه ذوق ارباب قریح صافی تراوش می کند و تریاق فاروقی که از شفاخانه حکمای کلام بیرون می آید هر آلودگی و کدورت را بیکسره از میان می برد .

ساده لوحانی که تصویری کنند زبانی خالص و از قبول تأثیرات خارجی فارغ می ماند دواصل مسلم را زیر پای کوتاه نظری می گذارند . اول آنکه عموم متکلمین یک زبان با در حکم صفحه ای از صفحات گرامافون میدانند که تحت تأثیر هیچ مؤثری نیستند در صورتیکه هر فرد از افراد انسان هم تحت تأثیر محیط خارجی است (عوامل طبیعی ، حوائج مادی ، معاشرت با یکدیگر و غیره) و هم تحت تأثیر محیط اندرونی خود (تمایلات نفسانی ، تفننات ذوقی ، حوائج عقلانی و غیره) و این عوامل مؤثره هر کدام بشکلی طرز تعبیرات و تلفظات را تغییر صورت می دهد . دوم آنکه اقوام مختلفه با یکدیگر ارتباط دارند و دائماً در رفت و آمد بمساکن هم و معاشرت با یکدیگر دارند و همان شکل که بین ممالک خود مبادله مسافر و مال التجاره می کنند خواهی نخواهی مبادله لغت نیز می نمایند و هر قدر ارتباط دو قوم با یکدیگر بیشتر باشد اختلاط زبان ایشان باهم نیز زیاده تر میشود و این عمل اختلاط از قدیمترین ازمنه تاریخی شروع شده است .

پیش نگارنده این مقاله بین عمل غلط دو گروه : مدعیان احیای فارسی قدیم قلباً و «پارسی سره» نویسان، تفاوتی نیست زیرا که هر دو گروه منکر تأثیراتی هستند

که در فوق آنها اشاره کردیم، منتهی یکی بزور در مرده های یوسیده قدیم می دهد و با زحمت چهار چوب آنها را سر یا می ایستاند و یکی دیگر از جوهای یوسیده هیئتهای زشت طلعت بیجان می تراشد در صورتیکه در مردگی هر دو حرفی نیست و این دو طایفه اگر هم از دم عیسی و نفخه صور مدد بگیرند باز چون هنوز در این عصر و زمان اثری از هوشیاری و ذوق در مردم باقیست نمیتوانند گردنگانی جهت خود تحصیل کنند و خواهی نخواهی در شمار آن عده از انبیاء بنی اسرائیل معدود میشوند که فقط بر خود مبعوث بوده اند.

عموم السنه دنیا مثل تزااد کسانیکه با آنها تکلم می کنند مخلوطند و زبانی که در عالم خالص مانده باشد نیست حتی السنه وحشیان نیز این حال را ندارد. هر قدر قومی قدیمتر و مسکنش بیشتر معرض تعرض همسایگان و از جهت موقع جغرافیائی جهت رفت و آمد و ارتباطات بین المللی مستعد تر باشد لغات خارجی بیشتر در زبان آن قوم نفوذ می یابد و چون زبان از وسایل انتشار معلومات و افکار و ذوقیات است همینکه قومتمدنی از تمدن اقوام دیگر، اگر چه همسایه مستقیم ایشان نیز نباشند، اقتباساتی کرد بسیاری از اصطلاحات و لغات ایشان را نیز همراه آنها می گیرد و این عمل که در جمیع زبانهای زنده تمدنین جاریست خود از وسایل زنده نگاه داشتن السنه وضامن بقای آنهاست.

فرض کنیم که مطابق سلیقه طرفداران « پارسی سره » جمیع لغاتی را که بشخص ایشان اجنبی است امروز از فارسی خارج کردیم. آیا در باب آنها که می ماند چه ملاکی در دست داریم که بگوئیم آنها پارسی سره اند و اصل آنها مثلا ختائی یا آرامی یا حبشی یا اوغوری یا یونانی نیست چنانکه بعضی از همین پارسی سره نویسان در این دام افتاده و کنکاش و چالش مغولی را بمناسبت شباهت بیاداش و هالاش پارسی سره پنداشته اند، یا از بیسوادی لغات عربی را فارسی گرفته اند مثلا بجای مترادف « هسنخ » می نویسند. اگر بگوئیم الماس یونانی است و کاسه سریانی و من واحد وزن کلدانی است شاید اسباب تعجب باشد. میخوام بگویم نوگر من پنج من هیزم خرید، بجای من دوم که کلدانی است چه کلمه پارسی سره پیدا کنم تا بزبان ملی (۱) صحبت کرده باشم. این آقایان تصور می کنند که لغات و الفاظ فقط از راه چشم معرف معاینند و بادت گوش در شنیدن آنها توجهی ندارند مثل اینکه کسی از زرد چوبه فقط بزردی آن متوجه باشد و در پختن غذا چون زرد چوبه، از مملکت بیگانه می آید استعمال زرنیخ را که از اتمعه وطنی است و دارای همان زردی نیز هست بجای زرد چوبه جایز بدانند. اگر واقعاً منظور نظر آقایان متفکران در فارسی که ذهن ساده جمعی شاگردان مدارس طهران را تخته سیاه مشق خود قرار داده اند خدمت باستحکام بنیان ملیت ایرانی است نقشه ای که تعقیب می کنند درست مخالف این قصد و برخلاف مصلحت مزبور است زیرا که جهت جامعه استواری را که در نتیجه سالها زحمت مابین سکنه ایران فراهم آمده و محکم ترین رشته اتصال مابین افکار و قلوب مردم این سرزمین است و همه سلسله جنبان آنهاست بوسیله این تکانهای شدید از هم پاره می کنند و تخم

شقاو، و نفاق در میان کسانی که سالها این زبان را می‌فهمیده و رایج می‌داشته اند می‌پراکنند. اگر کسی بکنکف بهمان زبان کتابی ترجمه طبری و بیهقی و سدی انشا کند فارسی زبانان کشمیر و کابل و تاجیکستان می‌فهمند در صورتیکه زبان بعضی از جراید طهران را با سوادترین مردم اصفهان و شیراز اگر قبلاً بان آشنا نشده باشند درک نمی‌کنند: آنها که میخواهند واقعاً باستحکام ملیت ایران از راه زبان خدمت کنند باید سعی داشته باشند که بزبانی چیز بنویسند که لا اقل اکثر فارسی زبانان دنیا آنرا بفهمند و آن همان زبان اجدادی ماست که حتی ساکن ترک آذربایجان و لر بختیاری و کرمانه و سقز و افغان کابل و قندهار و مستشرق فارسی آموخته همگی آنرا می‌فهمند زبان سختگی که اختراع شخص واحد یا چند نفر محدود باشد قطعاً موجب زحمت و اتلاف عمر یک عده ساده ذهن متفکرن یا اشخاصی میشود که قوه تمیز فارسی متعارفی را از فارسی ساختگی ندارند.

امروز که دوره رقابت شدید سیاسی و اقتصادی بین ملل است و السنه نیز بهترین وسیله نفوذ قدرتهای سیاسی و اقتصادی است باید کوشید که زبان ما که تنها ضامن حیات آن در این مخاصمه آثار گذشتگان ماست رابطه خویش را با پشتیبانان خود از دست ندهد و در میدان تنازع بقاعی مدافع نماید بلکه روز بروز بیشتر مستعد حیات شود. گرفتن لغات خارجی چون امری طبیعی و علاج نایزیر است (بشرط آنکه بحال لیبی صورت گیرد نه بر اثر تفنن و خود نمائی بیگانگان بفارسی) بهیچوجه باستقلال، زبان ما صدمه نمی‌زند و اقتباس آنها هیچکدام معرف آن نیست که ما فلان یا فلان، زبان خارجی را حرف می‌زنیم یا می‌فهمیم ولو آنکه این کلمات اجنبی را بتلفظ صحیح اهل آن زبان بزبان بیاوریم و در این خط راه افراط نیز برویم.

چیزی که تیشه بریشه استقلال زبان می‌زند اقتباس تعبیرات خارجی و رونویس کردن جمله بندیهای اجنبی است که علاوه بر میزگی برای کسانی که باصل آنها در السنه خارجی آشنا نباشند مفهوم نیست. در یکی از جراید عصر مکرر می‌خوانیم که: «بازار ابستاده است» یعنی نرخ فلان مال التجاره تغییری نکرده و در روزنامه دیگری دیدم که: «خیابان علاء الدوله با میدان توپخانه رقابت می‌کند» یعنی بانک ملی با بانک شاهنشاهی رقابت دارد و هزار مثال دیگر از این قبیل. این گونه تعبیرات را نه عامه فارسی زبان می‌فهمند و نه اهل سواد و هیچ فرق مابین این قسم جمل اجنبی نیست با تعبیر آن مسئله گو که در ذکر ترک وضو و موارد لزوم تیمم بعد از گفتن یکی از آن موارد که موقع بیم از رسیدن صدمه ای بسلامت بدن است بقول خود بعبارت فارسی تر می‌گفت: «موقعیکه وضو موجب بطوع برء» باشد.

امروز که زبان فارسی بدبختانه کتاب لغت مدون کاملی ندارد و صرف و نحو آن نیز هنوز مرتب نشده تنها پناهگاه ما همان آثار اساتید فصیح گذشته است. اگر خدای نخواست در این بنیان بدست مشتگی گمراه رخنه‌ای پدید آید علاوه بر آنکه بتدریج مردم از فهم بسیاری از لطیف‌ترین آثار فکری بشر که گفته‌ها و نوشته‌های اساتید بلند مقام ایران است محروم میمانند در تکلم و نگارش عادی نیز دوجار هرج

ومرج ولاتکلیفی میشوند و اگر بر این درد ظهور دوسه جلد فرهنگ چرندی را که در این سنوات اخیره انتشار یافته و دستور های نوین سرایا یاوهای را که درمدارس بمغز اطفال بی گناه فرومی کنند و تبایغات فساد انگیزی را که برای رواج الفبای لاتینی بجای خط حالیه در ذهنها جا میدهند بیفزائیم باید یکسره فاتحه زبان وادیات فارسی را بخوانیم و در انتظار ادبیات تازه ای بنشینیم که نسل معاصر متجدد از روی آن دستور های نوین و فرهنگهای نوظهور بیارسی سره بخط لاتینی جهت ما تهیه کنند، ولی تا نظایر این شعر باقیست که :

بصبر کوش تو ای دل که حقرها نکند
چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی
ایمان ما قویست که این جست و خیزهای ناموزون با صاحبان آنها از میان
میرود و آفتاب تابان زبان فصیح سعدی و حافظ چندان زمانی باین شب پرگان زشت
آتار که از ظلمت موقتی استفاده کرده و مجال جاوه و بروز یافته اند امان حیات نخواهد
داد اما بشرط آنکه بدست و دندان آتار فصیح قلم را بجسمیم و چشم و گوش خود را تا
خود مایه ای پیدانکرده ایم فقط از همان راه قوت بینائی و قدرت شنوائی بیخشیم و از
خواندن و شنیدن فارسی های ساختگی و تعبیرات خارجی بشدت گریزان باشیم.

عباس اقبال

برمجله ای که میخواهد در علم و ادب وسیله راهنمایی قوم باشد
انتشار عقائد و آراء نویسندگان ذیفن واجبست. ولی البته انتشار عقاید
دلیل قطعی بودن آنها نیست و هر گاه از اهل فن کسانی بانویسنده یکی
ازینگونه مقالات اختلاف عقیده و سلیقه دارند میتوانند رأی مخالف خویش
را با دلائل کافی بوسیله این مجله اظهار کنند. چه اساساً مقصود از
تأسیس مجلات ادبی انتشار عقاید مختلفه و دریافتن حقیقت است.

«مهر»